



تعارض اصل نسبی بودن آراء در مواجهه با حقوق اشخاص ثالث

سید رسول میرقاسم پور*^۱، شروین بخشی^۲

۱- نویسنده مسئول، کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران

۲- کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران

چکیده

بعد از انشا و صدور رای توسط دادگاه، آثاری بر چنین رایی بار می شود که مهمترین آن اعتبار امر قضاوت شده است و گاهی حتی ممکن است که چنین رایی قابل اجرا در همان مرحله بدوی نیز باشد. پس از صدور رای ممکن است اثر حکم تنها محدود به طرفین دعوا شود که در فرآیند رسیدگی دخالت داشته اند و گاه ممکن است که از آن فراتر رفته و به طرفین سابق محدود نشود و اشخاص ثالث نیز در برابر چنین رایی تاثیر خواهند گرفت. در نتیجه کار قضایی دادگاه به عنوان یک پدیده حقوقی که با رعایت تشریفات خاصی به دست آمده است؛ در برابر همگان قابل استفاده و استناد است. در آرای که رای دادگاه فقط نسبت به اصحاب دعوا اثر دارد، با عنوان اصل نسبی بودن آرای قضایی سخن می گوئیم و هرگاه در دعوایی رایی صادر شود که به حقوق شخص یا اشخاصی غیر از طرفین دعوا دخالت نداشته باشد، می توان از نهادهای پیش بینی شده در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی، یعنی از نهاد اعتراض ثالث، بهره برد. در این مقاله ابتدا با بیان مقدمه ای به سراغ اصل نسبی بودن آرای قضایی می رویم و سپس به بررسی قواعد مربوط به نهاد اعتراض ثالث می پردازیم.

واژگان کلیدی: حکم قطعی، رای حقوقی، اصل نسبی بودن، اشخاص ثالث.



مقدمه

بعد از آنکه دادگاه رایبی صادر نمود و آن رای لازم الاجرا شد، نوعی تغییر در روابط طرفین دعوا نوعی تغییر ایجاد می شود، و این تغییر نوعی از رابطه‌ای را ایجاد می نماید که قبلا وجود نداشته است (لنگرودی، ۱۳۸۳). چنین دگرگونی اثری نسبی ایجاد می نماید که مانع از طرح مجدد همان دعوا با همان موضوع میان همان افراد می شود. به موجب اصل نسبت، رای صادره در میان طرفین، معتبر است و امکان طرح مجدد دعوا در خصوص همان موضوع وجود ندارد. به این اصل صراحتا در هیچ یک از مواد قانون اشاره نشده است اما اشارات ضمنی در مواد ۳۰۸، ۳۵۹ و ۴۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی، به این اصل شده است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد آن است که با اینکه صراحتا به این اصل اشاره ای نشده اما بدون شک مبنای بسیاری از قواعد موجود به ویژه در حقوق دادرسی خصوصی است. برای آنکه بتوان توجیهی برای مبنای این اصل آورد؛ گاهی آن را به نوعی از قرارداد مانند کرده و گاهی به قاعده حجیت امر مختومه و نهایتا هم به اصل بی طرفی دادرسی در توجیه مبنای این چنین قاعده ای متوسل شده اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳). در برابر اصل نسبی بودن آراء قضایی، برخی از حقوقدانان به مطلق بودن اثر احکام قائل هستند. چنین حقوقدانانی معتقدند در برخی موارد حکمی که بین دو نفر صادر می شود حتی در برابر اشخاص ثالث نیز قابل استناد است و ممکن است که به حقوق ثالث نیز خلل وارد آید. لذا استنباط از بند ۴ ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی نمی تواند آنگونه باشد که حکم صادره هیچ اثری نسب به ثالث ندارد و تنها چنین حکمی در برابر اصحاب دعوا قابل استناد است زیرا اگر با صدور حکمی خللی به حقوق ثالث وارد آید، چنین شخصی می تواند با کمک از نهاد اعتراض ثالث، حکم مذکور را باطل و بلااثر نماید. باید به این نکته نیز اشاره نمود که نهاد اعتراض ثالث با قاعده اعتبار امر قضاوت شده منافاتی ندارد. زیرا پذیرش اعتراض ثالث خود یکی از نتایج اصل نسبت است. با وجود چنین نهادی می توان این گونه نتیجه گرفت که رای دادگاه در برابر همه مردم قابل استناد است و کسانی که رای صادره از دادگاه را در تضاد منافع خود می دانند، اگر قائم مقام یا اصیل در دعوا نبوده اند، می توانند از نهاد اعتراض ثالث بهره مند شوند. در این پژوهش به چندین سوال که در ادامه مطرح می شوند، پاسخ خواهیم داد. این سوالات عبارتند از :

آیا حکم نسبت به اشخاص ثالث اثری دارند یا نه؟ در صورت وجود چنین اثری ماهیت آن چگونه است؟ مطلق یا نسبی؟ مصادیق آن کدام است؟ در صورت تضييع حقی از ثالث، چه طریقی وجود دارد؟

۱. مفهوم اثر رای، اصل نسبی بودن رای و چگونگی تمییز آن

۱/۱. انواع رای و مقدمه ای بر اصل نسبت

وقتی از اصل نسبت سخن به میان می آید، منظور اثر مستقیمی است که رای صادره بر اصحاب دعوا یا قائم مقام آنان خواهد داشت. که می توان آن را این گونه تعریف نمود که چنین حکمی اولاً و بالذات در دارایی محکوم له و محکوم



علیه موثر بوده و تکاليف و حقوق آنان را دستخوش تغيير می نماید و اثراتی که به تبع آن ناشی می شود بر محکوم علیه به صورت مستقیم بار می شود و اما محکوم له در چنین حکمی منتفع اصلی خواهد بود (سنهوری، ۲۰۰۰).

گروهی از حقوقدانان بر این باورند که اثر حکم مانند قراردادهای خصوصی است و اصل نسبیت را می توان از جنین ماهیتی استنباط کرد. آنها اثر حکم را ناشی از قراردادی می دانند که قبل از آنکه دادرسی شروع شود، بین طرفین منعقد شده است. به همین دلیل همان طور که اثر سایر قراردادها به ثالث سرایت نمی کند، نتایج حکم نیز قابل انتقال به اشخاص ثالث نخواهد بود و نتیجه که ناشی از صدور حکم است، مخصوص طرفین دعوا خواهد بود (شکوهی، ۱۳۹۷). چنین دیدگاهی در نظام حقوقی کنونی، جایگاهی ندارد. زیرا با محدود کردن اثر حکم به طرفین دعوا، اقتدار دولت و لزوم حفظ نظم در جامعه خدشه دار می شود و باید فراتر از چنین دیدگاهی عمل نمود. حتی به نظر حقوقدانان برجسته ای همچون دکتر کاتوزیان، در نظام حقوق کنونی، تراضی خواهان و خواننده، جزء در برخی موارد خاص، هیچ تاثیری در تعیین دادگاه صالح و نتایج حکم نخواهد داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۶).

با توجه به آنکه، غالب احکام مربوط به دادرسی از طرف قانونگذار صادر می شود و جنبه امری نیز دارند، نمی توان آن را به قرارداد بین طرفین دعوا تشبیه کرد بنابراین باید از چنین نظریه ای عدول کرد و به آن قائل شد که قانون گذار با معتبر دانستن اصل نسبی بودن حکم در رابطه بین طرفین دادرسی، مانع از تضييع حقوق ثالث می شود.

اصل بر آن است که رای دادگاه، حقوق و تعهدات اصحاب دعوا را بیان نماید، بدین معنی که، غالباً رای مرجع قضایی اعلامی است زیرا دادگاه موظف است که در جایگاه احقاق حق یا حل و فصل خصومت، تکالیف و تعهدات طرفین را نسبت به موضوع دعوا رسماً اعلام کند و در چنین مقامی نباید حق یا تعهدی را ایجاد نماید. علی الاصول، آن گونه است که حق و تکلیف و رابطه حقوقی طرفین، قبل از دعوا و پیش از اقامه آن، به موجب قرارداد یا قانون ایجاد شده و دادگاه تنها چنین وضعیتی را بررسی نموده و در حدود خواسته و منشاء دعوا، وجود یا عدم وجود آن را اعلام می کند.

البته اشاره به این نکته نیز ضرورت دارد که آرای صادره از دادگاه محدود به آرای اعلامی نیستند بلکه هرگاه دادگاه با حکم صادره خود، وضعیت حقوقی جدید ایجاد نماید یا در احوال شخصیه طرفین و وضعیت مدنی آنان تغییری دهد، چنین حکمی جنبه انشایی خواهد داشت.

۱.۲ الزام به حفظ منافع اشخاص ثالث

اصلی ترین فلسفه وجودی اصل نسبی بوده آراء به آن بر می گردد که دادگاهها باید سعی نمایند که تا حد ممکن منافع اشخاصی که در جلسه دادرسی حضور ندارند را حفظ نمایند زیرا عادلانه نیست که شخص یا اشخاصی نتوانند در دادرسی حضور داشته باشند اما ناگزیر به پذیرش بی چون و چرای رای دادگاه باشند بی آنکه بتوانند نسبت به چنین رای اعتراض نمایند. پس می توان این گونه بیان کرد که از دیدگاهی اجتماعی نگر، مبنای حمایت از حقوق اشخاص ثالث، در ایجاد اصل



نسبی بودن آراء موثر است اما نمی تواند این دیدگاه به صورت کامل از توجیه آن برآید. اگر تنها مبنای این اصل، حفظ منافع ثالث باشد، این گونه به نظر می رسد که چنین قاعده ای نه می تواند به نفع اشخاص ثالث باشد و نه به ضرر آنان. زیرا شخصی که در جلسه دادرسی حضور نداشته و جزء اصحاب دعوا نیست، نمی تواند با استفاده از حکم، حقی برای خود تحصیل نماید یا حتی از آن به عنوان دلیل استفاده کند (سلطانی، ۱۳۸۶). با توجه به آنچه که در این خصوص بیان شد، مفید فایده خواهد بود که به صورت اجمالی به بیان آثار اصل نسبی بودن رای پردازیم.

اولین اثر آن است که هر گاه در موضوع دعوا حکمی صادر گردد، با توجه به اثر نسبی بودن رای در مورد اصحاب دعوا یا قائم مقام قانونی آنان، اصل نسبییت مانع از آن خواهد شد که دعوای دیگری نسبت به همان موضوع مطرح گردد. حکم صادره در میان طرفین معتبر و موثر است و حق دادخواهی مجددی در آن موضوع وجود نخواهد داشت.

اثر دوم آن است که نسبییت اثر رای به منطوق محدود نیست. ادله و وسایل اثباتی نتیجه رای نسبت به طرفین آن معتبر و موثر است چرا که چنین ادله ای که از سوی اصحاب دعوا به دادگاه تقدیم شده است، در آن دعوا مورد قبول قرار گرفته و طرفین نسبت به اصالت مدارک ابرازی تعرضی ننموده اند یا حتی در فرض اظهار انکار و تردید و یا ادعای جعل، نهایتاً حکم بر رد چنین ادعایی شده است. به همین دلیل، تمامی ادله و وسایل ابرازی که مورد ارزیابی دادگاه قرار گرفته و مثبت منطوق رای بوده و یا موثر در آن واقع شد، نسبت به محکوم له و محکوم علیه، با توجه به اصل نسبییت، معتبر و اصیل شناخته می شود.

اثر بعدی که ناشی از اصل نسبییت خواهد بود، آن است که موضوعی که در آن خصوص قضاوت صورت گرفته است، از آن پس معتبر و حتمی خواهد بود. از این گفته می توان نتیجه گرفت که به موجب لازمه صریح حکم سابق، اثر رای تنها محدود به منطوق نیست.

به عنوان آخرین اثر هم می توان به این اثر اشاره کرد که نسبی بودن رای سبب می شود مفاد اجراییه ناظر بر رای قطعیت یافته، صرفاً در مورد محکوم علیه اجرا شود (شوکانی، ۲۰۰۴). به موجب صدور اجراییه، هیچ گونه تعهد یا الزامی را متوجه ثالث نمی کند و تنها اثر آن متوجه محکوم علیه خواهد بود که مقررات آن در قانون اجرای احکام مدنی و قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی بیان شده است که در این مقاله از بیان مجدد فرآیند اخیرالذکر اجتناب می کنیم.

۱.۳. ارتباط اصل نسبییت با قاعده اعتبار امر مختومه

در توجیه اصل نسبی بودن آراء نمی توان به مفهوم اعتبار امر مختومه اشاره کرد، زیرا مبنای اعتبار امر مختومه آن است که احکام متناقض و متعارضی در موضوعات یکسان میان اصحاب همان دعوا با وحدت سبب صادر نگردد بنابراین این قاعده، ارتباطی با محدود ساختن اثر حکم نسبت به اصحاب دعوا ندارد. گاهی ممکن است که در دو حکمی که علیرغم تفاوت در دو طرف صادر می شود، مفاد حکم با هم تعارض یافته و ای امر موجب تزلزل در رای و متعاقباً بی اعتمادی افراد جامعه



نسبت به آن می شود. اگر رای که صادر می شود در برابر شخص یا اشخاص ثالث معتبر نباشد و دادگاه این امکان را برای خود بداند که در یک فرآیند دادرسی جدید بتواند به مالکیت شخص دیگری حکم دهد، بی هیچ شکی این دو حکم متعارض خواهد بود. بنابراین اگر هدف از اعتبار امر مختومه جلوگیری از تکرار دعوا باشد، لزوم اتحاد اصحاب دعوا و نسبی بودن رای قابل تامل خواهد بود. با این حال همچنان مشخص نشده است که چرا دادگاه های حقوقی ملزم به پیروی از آرای صادره از دادگاههای کیفری خواهند بود علیرغم آنکه طرفین دعوا در شکایت کیفری و دعوی حقوقی واحد نیستند و عبارتی شرط وحدت اصحاب دعوا مخدوش خواهد شد (سلطانی، ۱۳۸۶). پس می توان این گونه نتیجه گرفت که اثر حکم را بایستی محدود به اشخاصی دانست که در دادرسی دخالت داشته اند و به همین دلیل است که حقیقت قضایی، حقیقتی مطلق نیست بلکه حقیقتی نسبی است.

نحوه رسیدگی در دادگاهها نیز جنبه نسبی دارد و قاضی باید تلاش نماید تا به فصل خصومت بین طرفین دعوا نائل آید پس درست نیست گمان بریم که حکم صادره بین دو طرف به زیان ثالث باشد؛ زیرا حقیقتی که به صورت نسبی به دست می آید نه تنها نسبت به اشخاص ثالث اعتبار امر مختوم ندارد بلکه این اشخاص نمی توانند از جنین مفهومی به نفع خود بهره مند گردند (کاتوزیان، ۱۳۷۶). در فرض آنکه حکم صادر از سوی دادگاهها به حقوق اشخاص ثالث خللی وارد آورند، افراد ثالث می توانند از نهاد اعتراض ثالث بهره ببرند با این خواسته که در صورت وجود شرایط اقامه دعوی اعتراض ثالث، این اشخاص با کمک ادله ای که ابراز می نمایند، می توانند ابطال حکم صادره را از دادگاه بخواهند. با لحاظ کردن این نهاد، هم از صدور احکام متعارض جلوگیری خواهد شد و هم نسبی بودن آرای حفظ می شود.

۱.۴. نیروی اثباتی رای و اصل نسبییت

برخی از حقوقدانان بر این باورند که قبول نظریه مطلق بودن اعتبار حکم در عمل دشواری هایی به وجود می آورد که برای رهایی از چنین ایراداتی، به ناچار باید اصل نسبی بودن رای را پذیرفت. گاهی میان آنچه که در رای آمده است و آنچه که در عالم واقع رخ می دهد. تعارضاتی روی می دهد که مانع به کارگیری از این قاعده می شود. اگر اصل نسبی بودن آراء را به طور مطلق پذیرا باشیم، انگاه احتمالاتی مانند امکان عدم انطباق نتیجه دادرسی با حقیقت و اشتباه دادرسی را نادیده گرفته ایم.

حکم دادگاه از جهت موضوعات، اسباب و منطوق، سندی رسمی است که از حیث قدرت اثباتی کمتر از اوراق سند رسمی نخواهد بود (شمس، ۱۳۸۲). در چنین معنایی، حکم دادگاه نه تنها برای اصحاب دعوا بلکه برای عموم جامعه قابلیت استناد خواهد داشت. هر موضوعی که دادرسی می نماید و پس از رویت و استماع در پرونده مندرج کرده، دارای اعتبار خواهد بود و تنها با ادعای جعل می توان خلاف آن را ثابت کرد و چنین ادله ای را از اعتبار ساقط نمود. در برابر این امر، می توان بیان داشت که آنچه که از دیگران نقل کرده، تا زمانی دارای اعتبار است که خلاف آن ثابت نشده باشد؛ چنین



مندرجاتی در پرونده را می توان با هر دلیل و طریقی به اثبات رسانید. زیرا اشخاص ذینفع و اطراف دعوا در انشاء آن هیچ گونه دخالتی نداشته و چنین اظهاراتی از سوی اصحاب پرونده در مقام دفاع بیان شده اند. آن بخش از رای که مربوط به استنباط قاضی از ادله حکم می باشد، مادام که خلاف آن در دادگاه بالاتر در نتیجه نقض حکم ثابت نشده اند، نسبت به طرفین حکم نافذ و حجت خواهد بود.

پیشتر بیان کردیم که در قانون صراحتاً به اصل نسبی بودن آرای قضایی اشاره نشده است بلکه در موادی از قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار در ضمن تبیین موضوعاتی به اصل نسبییت نیز پرداخته و حکم را تنها موثر بین طرفین دانسته است، بنابراین نمی توان این اصل را بدون هیچ شک و شبهه و به صورت مطلق پذیرفت. به همین علت در ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار نهاد اعتراض ثالث مدنی را معرفی کرده است.

۱.۵. نسبی بودن آثار حکم

یکی از مهمترین آثار اصل نسبی بودن آراء، پذیرش نهاد اعتراض ثالث و تصریح آن در قانون آیین دادرسی مدنی است. بنابراین این استنباط از بند ۴ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی که حکم هیچ انری نسبت به ثالث ندارد، استنباط صحیحی نیست. زیرا در صورت صدور و انشایی رای که به حقوق اشخاص ثالث خلل وارد کند، ثالث می تواند با بهره از نهاد اعتراض ثالث خواهان ابطال حکم مذکور شده و آن را از بین ببرد و این فرآیند با اعتبار امر مختومه هیچ تناقضی ندارد. از این رو می توان گفت که آراء دادگاهها قابلیت استناد در برابر همگان را دارد و این موضوع با اعتبار امر قضاوت شده قابل جمع است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۲).

حکم دادگاهها نه تنها در برابر اصحاب دعوا، بلکه در برابر قائم مقام آنان، اعم از قائم مقام عام و قائم مقام خاص موثر خواهد بود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶). رای دادگاهها نسبت به ورثه طرفین دعو و موصی له جزء مشاعی از ترکه نیر موثر است. این افراد تنها از این حیث که حق یا تکلیفی را از قبل سلف و مورث خود دریافت می نمایند، قائم مقام تلقی می شوند (صالحی، ۱۳۸۹). برای آنکه حکم نسبت به قائم مقام خاص نیز موثر واقع شود باید متعلق حکم دادگاه، عین مالی باشد که به قائم مقام خاص منتقل شده است؛ همچنین در صورتیکه پیش از ختم دادرسی، بیعی صورت گیرد، بدون آنکه مشتری به دادرسی جلب شود، فرد اخیر قائم مقام خاص محکوم علیه نبوده و حکمی که از سوی دادگاه صادر می شود نسبت به او موثر نخواهد بود.

۱.۶. اثر رای نسبت به اشخاص ثالث

بیان کردیم که آراء دادگاهها علاوه بر اصحاب دعوا، بر قائم مقام آنان نیز موثر خواهد بود. با این وجود، هر وضعیت جدیدی که ناشی از رای باشد، بر همگان تاثیر خواهد داشت و حتی ثالث نیز نمی تواند این وضعیت جدید را انکار نماید و باید آن را محترم شمرد. به همین دلیل است که رای در برابر همگان قابل استناد است. از این سو، در قانون اجرای احکام



مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی، نهادهایی تعبیه شده است که اگر ثالثی رای را نسبت به خود بلاوجه بداند، بتواند چه در مرحله صدور و چه در مرحله اجرا نسبت به آن اعتراض نماید و اعتراض ثالث را راهی برای نجات از وضعیت خود بیاید. چنین نهادهایی به وضوح مثبت قابل استناد بودن حکم در برابر همگان است.

چه در قراردادهای بین اشخاص و چه در آرای که صادر می شود، مفهوم ثالث بودن تفاوتی ندارد. زیرا، در هر دو مورد، چه در قرارداد و چه در حکم، اثری که ایجاد می شود، اثری نسبی است و در انعقاد و یا صدور به ثالث توجهی نمی شود. بنابراین هرگاه یکی از مالکین مشاعی از صدور حکمی متضرر شده و محکوم علیه آن واقع شود، دیگر مالکان مشاع متضرر از آن حکم نخواهند شد، به این شرط که در آن دعوا به عنوان طرفین دعوا شرکت نداشته و جزء اصحاب دعوا شمرده نشوند. همچنین بدهکاران تضامنی، که برای پرداخت دین در برابر دائن مسئولیت تضامنی دارند، در صورتیکه حکم به سود یکی از آنان صادر شود، دیگر بدهکاران به جهت فرض این که از نوعی نمایندگی برخوردارند شامل این حکم نیز خواهند شد؛ این گفته بدان معنی است که آنان نیز از اثر مثبت حکم بهره مند می شوند. اثبات دعوا به طرفیت برخی از ورثه، نسبت به همان بعض موثر است و وراث دیگر که طرف دعوا نبوده، می توانند بر حکیم که به طرفیت برخی از ورثه صادر شده، اعتراض نمایند. این قاعده در تمام موضوعاتی که غیرقابل تجزیه است، قابلیت اجرا دارد (ساداتی، ۱۳۸۹). البته باید به این موضوع نیز اشاره داشت که شخص ثالث الزامی به طرح اعتراض شخص ثالث ندارد، علاوه بر آن، ثالثی که به رای دادگاه اعتراض می نماید برای آنکه در دعوای مطروحه پیروز شود، وظیفه ندارد که تبانی، تقصیر عمد، اهمال عمدی مدیون را به اثبات برساند.

۲. اعتراض ثالث

براساس ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی: "اگر در خصوص دعوایی، رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد، می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید"

۲.۱. مفهوم ثالث

از لحاظ لغوی، ثالث صفت لغوی ثلث بوده که معنای سوم شخص خارجی می دهد (دهخدا، ۱۳۷۲). اما در اصطلاح ثالث عبارتست از: آن شخص که طرف عقد نیست، هرچند که قائم مقام طرفین باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۷) و بیگانه نسبت به امری که، دو طرف دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲). دکتر کاتوزیان نیز تعریفی از ثالث ارائه کرده اند: "کسی که از دیدگاه حقوق، یکی از دو طرف عقد یا قائم مقام او نیست" (کاتوزیان، ۱۳۸۷). در قانون مدنی در ماده ۲۳۱ نیز به مفهوم



ثالث اشاره شده و قانونگذار ثالث را شخصی می داند که خودش و قائم مقامش طرف عقد نیست. در ماده ۲۳۱ قانون مدنی این گونه آمده که: "عاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است مگر در مورد ماده ."

۲.۲. مفهوم اعتراض ثالث

در قانون آیین دادرسی مدنی چندین شیوه برای اعتراض به آراء آمده است که یکی از طرق فوق العاده ای که برای شکایت از احکام قطعی در این قانون توسط قانون گذار تعبیه شده؛ نهاد اعتراض ثالث است که به موجب آن اشخاصی که در دادرسی حضور نداشته اند و از رای صادره زیان می بینند، می توانند حقوق خود را حفظ کنند و نسبت به آن حکم اعتراض نمایند (احمدی، ۱۳۷۶). تنها طریقی که به اشخاص ثالث اجازه اعتراض به رای را می دهد، همان اعتراض ثالث ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی است. زیرا اشخاص ثالث حق طرح دیگر طرق شکایت از آراء را ندارند. همانطور که قبلا بیان شد، اصل نسبی بودن اثر حکم نسبت به همگان است بنابراین اعتراض ثالث، استثنایی بر اصل نسبی بودن احکام دادگاهها است، بدین معنی که احکام صادره از دادگاهها، نسبت به طرفین دعوا و قائم مقام قانونی آنان مؤثر است و نسبت به شخص یا اشخاصی که در دادرسی شرکت نکرده اند، اثری ندارد. اما چنانچه به ثالث از حکم صادره ضرری وارد شود، می تواند به رای اعتراض نماید. دامنه اعتراض شخص ثالث علاوه بر آراء صادره از سوی دادگاهها، شامل رای داور نیز می شود (ابهری، ۱۳۹۱). در مورد دامنه اعتراض ثالث ماده ۴۸۱ قانون مدنی بیان می دارد: "در مورد ماده قبل، شخص ثالث حق دارد به هر گونه رأی صادره از دادگاه های عمومی، انقلاب و تجدید نظر اعتراض نماید و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته اند، می توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند."

گروه دیگر از حقوقدانان در توجیه ضرورت وجود نهاد اعتراض ثالث این گونه بیان کرده اند که «هر چند، اعتبار احکام نسبی است و احکام دادگاه ها فقط درباره ی اصحاب دعوی و قائم مقام آنان معتبر است، و هر چند، قاعده حاکمیت امر مختوم ایجاب می کند احکام دارای چنان اعتبار و استحکامی باشند که به سادگی دستخوش تزلزل نگردند، معذالک نمی توان پذیرفت که اشخاصی که در دعوایی مداخله نداشته و جزء اصحاب دعوی نبوده اند نتایج زیان آور حاصل از حکم یا قرار مربوط به آن دعوی را متحمل شوند» (مردانی، ۱۳۷۲) (صدرزاده افشار، ۱۳۷۲). همچنین دیگر دکتربین حقوقی معتقد هستند که عملا اصل نسبیت آراء قابلیت اجرا ندارد و بعضا حکم دادگاه به حقوق اشخاص ثالث خللی وارد آورد و شخص به ناچار مجبور است که به آن اعتراض نماید. به عنوان مثال اگر شخصی به تصور اینکه همسایه اش مالک خانه است، دعوایی با خواسته حق عبور اقامه نماید و در رای صادره نیز پیروز گردد اما پس از آنکه حکم صادر شود معلوم شو که همسایه ای که وی او را خوانده دعوا قرار داده، مشاعا با دیگری شریک بوده است. در این حالت مالک مشاع در ملک مورد دعوا می تواند به عنوان ثالث به حکم صادره اعتراض نماید (ادریسیان، ۱۳۸۰).



۲.۳. آثار اعتراض ثالث

علی الاصول، چه اعتراض ثالث مدنی و چه اعتراض ثالث اجرایی مانع از اجرای حکم صادره نمی شوند و حتی با وجود اعتراض ثالث، اجرای حکم معلق نمی گردد (سریر، ۱۳۸۶). زیرا زمانی طرق شکایت از آراء مانع از اجرای حکم می شوند که دادرسی در جریان باشد حال آنکه اعتراض ثالث مدنی نسبت به احکام قطعی بوده و اعتراض ثالث اجرایی نسبت به حکم قطعیت یافته است. (داغمه چی فیروز جایی، ۱۳۷۶). شخص معترض که به حقانیت خود و درستی اعتراضش به حکم مورد بحث، اطمینان کامل دارد و یا اسنکه حکم صادره ضرری برای او ایجاد می نماید که امکان دفع و جبران آن در آینده نیست، می تواند از دادگاه تقاضا کند که با قبول تامین مناسب از او، قرار تأخیر اجرای حکم معترض علیه را صادر نماید تا در فرصت مقتضی به اعتراض وی رسیدگی گردد (سلطانیان، ۱۳۸۸). در این مورد ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است که: «اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تامین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می کند. اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی باشد».

بنابر ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی می توان این گونه بیان داشت که اعتراض ثالث دو اثر تعلیقی و انتقالی دارد: اولاً: اثر تعلیقی اعتراض ثالث بر اجرای حکم است. با توجه به ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اصولاً اعتراض ثالث مانع از اجرای حکم نیست مگر آنکه مقدمات آن فراهم آید. مقدمه ابتدایی آن است که ثالث معترض بتواند اثبات نماید که در صورت اجرای حکم ضرر و زیانی را متحمل می شود که جبران آن ممکن نیست و شرط بعدی آن است که معترض ثالث تأخیر اجرای حکم را درخواست نماید. بنابراین به موجب قانون دادگاه راسا نمی تواند حکم به تعلیق اجرای حکم دهد. حتی قانونگذار از این نیز فراتر رفته و زمانی به دادگاه مجوز صدور قرار تأخیر در اجرای حکم آن هم به صورت موقت و برای مدت معین را می دهد که معترض ثالث تامین مناسبی بدهد. البته از آنجا که قرار تأخیر باید مدت دار باشد، قانون گذار امکان تمدید مدت را در قانون لحاظ کرده است .

ثالثاً: اعتراض ثالث مدنی اثر انتقالی دارد. به طور کلی اثر انتقالی به این معناست که در صورتی که به رای اعتراض شود و یا به واسطه یکی از طرق شکایت از آراء، نسبت به رای صادره شکایتی شود، دعوا با تمام مسائل حکمی و موضوعی مجدداً مورد بررسی قرار می گیرد که نمونه این اثر در تجدیدنظرخواهی و واخواهی نیز وجود دارد. اثر انتقالی در اعتراض ثالث اندکی متفاوت است و این تفاوت از محدودیت اثر انتقالی در اعتراض ثالث نشات می گیرد. در اعتراض ثالث، اثر انتقالی محدود است به آنچه که معترض ثالث نسبت به آن اعتراض نموده است. یعنی دادگاه نسبت به نکاتی که در دادرسی منتهی به رای مورد اعتراض قضاوت شده و آن هم در محدوده ای که شخص ثالث به آن اعتراض کرده، مجدداً رسیدگی می نماید (شمس، ۱۳۹۲).



۲.۴. شرایط اعتراض ثالث

ابتدایی ترین و اصلی ترین شرط برای آنکه ثالث بتواند دعوای اعتراض ثالث اقامه بنماید آن است که به حقوق وی خللی وارد شود. به بیانی دیگر، رای معترض عنه باید رای باشد که موجب اضرار شخص ثالث شود و این از مفهوم از ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی استنباط می شود. در تبیین آنکه ضرر وارد آید، نیاز به فعلیت ضرر نیست بلکه احتمالی بودن آن کفایت می کند. بنابر آنچه که گفته شد، دیوان عالی کشور در رای شماره ۳۳۲ این مورد را تصدیق کرده است. مطابق رای مذکور: «ماده ۵۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض ثالث را در مورد صدور حکم یا قرار یا خللی بر حقوق ثالثی وارد سازد که ثالث یا نماینده او در دادرسی دخالت نداشته، جایز دانسته است و به هیچ وجه اشعاری به تنجیز و فعلیت ضرر ندارد» (حسینی، ۱۳۸۷) شرط دیگر آن است که ثالث در هیچ از مراحل دادرسی که منجر به صدور رای علیه او شده است، حضور نداشته باشد؛ این عدم حضور ممکن است اصالتاً باشد و یا آنکه هیچ نمایندگی هم به دیگری نداده و یا قائم مقام او نیز در مراحل دادرسی نیز حاضر نشده باشد. ممکن است معترض ثالث از طریق مورث یا موصی یا ناقل در دادرسی شرکت داشته باشد که در اینصورت باید گفت وارث و وصی و منتقل الیه که از طریق قائم مقام های خود در دادرسی منتهی به صدور حکم معترض علیه شرکت داشته اند، حق اعتراض نسبت به آن را ندارند (بهرامی، ۱۳۸۰). قبلاً بیان کردیم که نسبت به رای داوری نیز می توان از نهاد اعتراض ثالث بهره برد؛ رعایت دو شرط فوق در احکامی که از سوی داور نیز صادر می شود، لازم الرعایه است. در مورد امور حسبی نیز باید بیان کنیم که اگر تصمیم دادگاه در امور حسبی متضمن ضرری برای ثالث شود، وی می تواند با لحاظ کردن دو شرط فوق نسبت به چنین تصمیمی نیز اعتراض بنماید (واحدی، ۱۳۸۳). اما در مورد قرارهای اعدادی، مانند قرار تحقیق محلی و یا رجوع به کارشناسی، از آنجا که صرف صدور و اجرای چنین قرارهایی خللی به حقوق شخص ثالث وارد نمی نماید، به همین دلیل، چنین قرارهایی را نمی توان مستقلاً مورد اعتراض قرار داد.

۲.۵. اقسام اعتراض ثالث

با توجه به ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض ثالث را می توان به ۲ قسم تقسیم کرد: اعتراض ثالث اصلی، یعنی اعتراضی که ابتدا از طرف ثالث در دادگاه مطرح می شود و اعتراض ثالث طاری، اعتراضی که یکی از طرفین به حکم یا قرار یا سابقاً در دادگاهی صادر شده و در اثناء دادرسی، طرف دیگر برای اثبات ادعای خود آن حکم یا قرار را ابراز نموده است. لزوماً اعتراض ثالث اصلی به موجب دادخواست مطرح می شود ولی اعتراض ثالث طاری نیازی به تقدیم دادخواست ندارد. مرجع اعتراض ثالث اصلی دادگاه صادر کننده حکم یا قرار معترض علیه است و دادخواست باید به آن دادگاه تقدیم شود. درحالیکه مرجع اعلام اعتراض طاری، دادگاهی است که حکم یا قرار در آنجا به عنوان دلیل علیه



شخص ثالث ارائه شده است و اگر درجه دادگاه اخیر، پایین تر از دادگاهی باشد که حکم یا قرار معترض علیه را صادر کرده است، در این صورت معترض باید اعتراض خود را با تقدیم دادخواست به دادگاه صادر کننده حکم یا قرار معترض علیه، اعلام نماید (مهاجری، ۱۳۸۸). آنچه به عنوان توضیحات اقسام اعتراض ثالث بیان شد، در واقع توضیحاتی بود که از ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است که بیان می دارد: «اعتراض شخص ثالث بر دو قسم است: الف) اعتراض اصلی عبارتست از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد. ب) اعتراض طاری (غیراصلی) عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعی خود، در اثنا دادرسی آن رأی را ابراز نموده است».

۳. آرای که به زیان ثالث قابل استناد است

در دکتین حقوقی نظراتی هر چند به قلت یافت می شود که برخی بر این باورند که حکم دادگاهها دارای اعتبار مطلق می باشد و چنین حکمی علیه ثالث نیز قابل استناد است. در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر از دکتین حقوقی به اعتبار اصل نسبی اشاره کرده اند و رای صادره را تنها بین طرفین دعوا معتبر و دارای اثر می دانند. در ادامه به بیان مصادیقی خواهیم پرداخت که با کمک آنان بتوانیم مساله اختلافی پیش آمده را اندکی تبیین کنیم.

۳.۱. آراء مربوط به احوال شخصی

وضعیت و اهلیت در شمول احوال شخصیه قرار دارد؛ خصوصیات و اوصافی که به شخصیت انسان، قطع نظر از دارایی و شغل او، ارتباط دارد و وضع حقوقی او را در خانواده و جامعه معین می کند (صفایی، ۱۳۸۹). نسبی بودن اعتبار امر قضاوت شده، در مورد آراء، راجع به احوال شخصیه نتایج عملی زیان باری در پی دارد. از این رو حقوق دانان برای رفع این مساله اینگونه نظر داده اند که این احکام دارای اعتباری مطلق است. وضعی که هر کس به سبب احوال شخصی خود دارد، نسبی نیست بلکه در برابر همگان قابل استناد است. در دعوی مربوط به احوال شخصی، علاوه بر حقوق خصوصی، یک حق کلی نیز وجود دارد؛ لذا قابلیت استناد حکم در برابر ثالث، که از ضروریات احوال شخصیه است، با نسبی بودن اثر حکم منافات ندارد. البته جای تأمل دارد که از یک طرف، وضع شخص باید در جامعه ثبات داشته باشد و در نتیجه احکام صادره برای شخص در برابر دیگران نیز قابل استناد خواهد بود و از طرف دیگر، تجاوز اثر حکم نسبت به ثالث نوعی اخلال و مزاحمت برای ثالث تلقی می شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶).



۳.۲. اثر تصمیمات در امور حسبی نسبت به اشخاص ثالث

صلاحیت و اختیارات دادرس در دعاوی با آنچه که به عنوان وظایف او در امور حسبی تعیین شده است، متفاوت است. اول تفاوت آن است که دعاوی مطروحه در دادگاه های، ترافیکی است درحالیکه تصمیمات مربوط به امور حسبی غالباً ترافیکی نیست. بنابراین، در دعاوی مطروحه در دادگاهها، دادگاه با توجه به دلایل تقدیم شده و محدود به موضوع دادخواست تقدیمی، فصل خصومت می کند اما در امور حسبی، خصومتی در بین نیست و گاهی دادگاه به صرف اعلام دادستان مکلف به رسیدگی می شود و تنها به دلایل طرفین اکتفا نمی کند و هر اقدامی را که برای احراز واقع لازم بداند باید که انجام دهد. در چنین تصمیماتی حقیقت نسبی نیست و طبیعت آن، بیانگر قابلیت استناد در برابر اشخاص ثالث است. به عنوان مثال در توجیه این نظر می توان این گونه بیان کرد که قابل پذیرش نیست که شخصی در برابر دیگری محجور اما در برابر شخص ثالث دیگر رشید باشد. بنابر این هیچ شخصی نمی تواند به بهانه آنکه علی الاصول احکام اثر نسبی دارند، تصمیمات حسبی دادگاهها را بی اعتبار نمایند (کاتوزیان، ۱۳۷۶). در مقابل چنین دیدگاهی برخی از حقوقدانان بر این باورند که حتی تصمیمات حسبی دادگاهها نیز نسبی بوده و اثر آن به اشخاص طرف درخواست است و نه بیشتر از آن (متین دفتری، ۱۳۴۲). از مجموع آنچه که گفته شد، می توان نتیجه گرفت که تا زمانیکه تصمیمات حسبی دادگاهها مورد اعتراض واقع نشده، چنین تصمیماتی در برابر همه قابلیت استناد دارند.

۳.۳. گزارش اصلاحی

در مواردی، طرفین دعوا برای اینکه به اختلاف میان خود پایان دهند، از بخشی از ادعاهای خود چشم پوشی می کنند و از دادگاه درخواست می نمایند که قراردادی در این راستا تنظیم کند. در اینجا، دادرس موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده را در صورت مجلس درج می کند و به امضای طرفین دعوا می رساند. چنانچه سازش در دادگاه انجام شود، یا صحت سازش نامه غیر رسمی که خارج از دادگاه واقع شده است در دادگاه مورد تایید قرار گیرد، دادگاه رسیدگی را ختم و و گزارش اصلاحی صادر می کند که مفاد گزارش اصلاحی برای طرفین دعوا و قائم مقام قانونی آنها نافذ و معتبر است و مانند احکام دادگاهها به موقع اجرا گذاشته می شود. با توجه به آنچه که گفته شد می توان آن را رای سازشی نامید؛ اما در منظر حقوقی، در حقیقت قراردادی معتبر است. به گونه ای که در صورت فقدان عنصر اختلاف و ترافع در آن، نمی توان به آن قاعده امر قضاوت شده را نسبت داد (کاتوزیان، ۱۳۸۳). اثر رای سازشی مطابق ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی و مستفاد از آن، دارای اثری نسبی بوده و اثر آن محدود به طرفین دعوا و قائم مقامان خاص و عام آنها می شود. به همین دلیل، اثر این رای نسبت به اشخاص خارجی، اصولاً نافذ نیست و در تکالیف و تعهدات آنان اثری ندارد (صفایی، ۱۳۸۷).



۳.۴. آراء مربوط به مالکیت و سائز حقوق عینی

مالکیت یکی از مفاهیم مهم در نظر قانونگذار ایران بوده و احترام به مالکیت از اصول پذیرفته شده در حقوق ما است. این موضوع در فقه اسلامی که منبع اصلی قانون ما است بحث‌های زیادی را به خود اختصاص داده است. یکی از مسائل مهم در مالکیت حق عینی نسبت به مال است. حق عینی حقی بی واسطه و مستقیم در برابر عینی خارجی بوده که برای صاحب حق قابل اعمال است. این حق جزو حقوق مالی بوده و در مقابل حق دینی قرار می‌گیرد. بنابر نظر دکتر جعفری لنگرودی حق عینی، حقی است که متعلق آن عین خارجی باشد مانند مالکیت عین و مالکیت منفعت (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲). به موجب حق عینی و متعاقب آن حق مطلق و حق تعقیب ایجاد می‌شود. یعنی یکی از ویژگی‌های حق عینی، قابلیت استناد و اجرای آن در برابر همه است. این گونه صاحب این حق می‌تواند به طرفیت هر شخصی دعوا اقامه نماید و برابر همگان به حق خود استناد کند. در حقوق عینی اموال غیر منقول به مقررهای مندرج در قانون ثبت و نحوه تنظیم سند مالکیت اشاراتی شده که اعتبار این حقوق را بیشتر روشن می‌سازد. بنابراین استناد به اصل نسبت، به تنهایی حقوق احتمالی متضرر را حفظ نمی‌نماید و ناگزیر باید نسبت به حکم اعتراض نماید. این گونه به نظر می‌رسد که اگر حکمی که مالکیت را اعلام کرده در برابر ثالث قابل استناد نباشد، همیشه این بیم وجود دارد که در دادرسی دیگری محکوم له در برابر او شکست بخورد و حکمی معارض با تصمیم قبلی صادر شود. با این حال اشتباه یا تصمیم قاضی ممکن است که سبب صدور آراء متناقض شود که با اعتراض ثالث می‌توان از پیامدهای این اشتباه مصون ماند.

نتیجه‌گیری

گروهی از دکترین حقوقی بر این باورند که حکم صادره نه تنها نسبت به طرفین دعوا بلکه نسبت به اشخاص ثالث نیز قابلیت استناد دارد بعبارتی آراء صادره از محاکم قضایی دارای اعتباری مطلق هستند. در مقابل برخی دیگر از حقوقدانان اگر رای دادگاهها را دارای اثر مطلق بدانیم متعاقب آن مشکلاتی پدید می‌آید که برای پرهیز از این مشکلات و چاره جویی باید ناگزیر اصل نسبت را پذیرفت. در تبیین اصل نسبی بودن باید بیان داشت که مفهوم این اصل آن است که حکم دادگاهها مورد استفاده غیر طرفین قرار نخواهد گرفت و فقط نسبت به اطراف آن موثر می‌باشد و شامل کسی که در دعوا دخالتی نداشته، نمی‌شود. یکی از موجه‌ترین دلایل برای پذیرش اصل نسبت آن است که این امکان وجود دارد میان رای صادره از دادگاه و حقیقتی انطباق نداشته و همین عدم انطباق موجب اضرار به غیر شود که در این صورت ثالث باید از حق اعتراضی که به موجب خلل به حقوق او شده، برخوردار باشد. حکم، قرار، تصمیم حسبی، رای سازشی و دستورهای قضایی دادگاه از این امر تبعیت میکنند. به رغم آنکه، قطعیت رای، شرط تاثیر این اصل به نظر می‌رسد اما برحسب اعلامی یا تاسیسی بودن رای، اثر این اصل متفاوت خواهد بود. از سویی دیگر، با بررسی‌های دقیق‌تر باید پذیرفت که در عمل



پذیرش کلی اصل نسبی بودن دارای ایراداتی است. به عنوان مثال در مورد مالکیت، اگر در جریان دو رسیدگی، دو مالک برای یک عین تعیین شود از مغایرت آشکار است و تمام یک عین نمی تواند متعلق به دو نفر باشد؛ دسته ای دیگر معتقدند جهت خلاصی از نتایج نامطلوب پذیرش کلی اصل نسبیت، باید اعتبار حکم را مطلق دانست و رأی دادگاه را اصولاً در برابر همه قابل استناد دانست، با این شرط که در صورت ورود ضرر به ثالث، وی بتواند به حکم صادره اعتراض کند؛ لذا می توان گفت قبول اعتراض ثالث و تصریح آن در قانون آیین دادرسی مدنی یکی از نتایج اعتبار اصل نسبیت آراء است و از بند ۴ ماده ۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی نمی توان استنباط کرد که حکم هیچ اثری درباره اشخاص ثالث ندارد و تنها در برابر اصحاب دعوی قابل استناد است.



منابع

- ۱- ابهری، حمید، ۱۳۹۱، آیین دادرسی مدنی (۲)، چاپ اول، مازندران، انتشارات دانشگاه مازندران.
- ۲- اجتهادی عباس و دیگران، ۱۳۷۴، گزیده آراء دادگاههای، حقوقی، چاپ اول تهران، انتشارات میزان.
- ۳- احمدی، نعمت، ۱۳۷۶، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلس.
- ۴- ادريسيان، محمد رضا، ۱۳۸۰، دستور موقت، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۵- اسکینی، ربیعا، ۱۳۸۰، ورشکستگی و تصفیه امور ورشکسته چاپ، چهارم تهران، انتشارات سمت.
- ۶- بهرامی، بهرام، ۱۳۸۰، آیین دادرسی مدنی، عملی چاپ پنجم، تهران، انتشارات بهنامی.
- ۷- جعفری لنگرودی محمد، جعفر، ۱۳۹۲، ترمینولوژی، حقوق، چاپ بیست و پنجم، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۸- حسینی محمد رضا، ۱۳۸۴، قانون اجرای احکام مدنی در رویه قضایی چاپ دوم، تهران، انتشارات نگاه.
- ۹- حیاتی، علی عباس، ۱۳۸۴، شرح قانون آیین دادرسی مدنی چاپ اول، تهران، انتشارات سلسبیل بینه.
- ۱۰- داغمه چی فیروز جایی ناصر، ۱۳۷۶ اعتراض شخص ثالث نسبت به آراء دادگاهها مازندران دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران
- ۱۱- سلطانی، علیرضا، اعتبار امر قضاوت شده گفتمان حقوقی شماره دوازدهم، بهار ۱۳۸۶. ۵-۱۶
- ۱۲- سریر، فرزانه ۱۳۸۶ مجموعه نکات طبقه بندی شده آیین دادرسی مدنی چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- ۱۳- سلطانیان، صحبت الله ۱۳۸۸ آیین دادرسی مدنی و، اجاره چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۱۴- شمس، عبد الله، ۱۳۹۳، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته جلد دوم چاپ سی و سوم، تهران، انتشارات دراک.
- ۱۵- صفایی سید حسین، ۱۳۸۷، دوره مقدماتی حقوق مدنی، چاپ ششم، تهران، بنیاد حقوقی میزان
- ۱۶- صفایی، سید حسین، ۱۳۸۷، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، چاپ شانزدهم تهران انتشارات سمت.
- ۱۷- کاتوزیان، ناصر ۱۳۸۳ اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ ششم، تهران، نشر میزان.
- ۱۸- متین دفتری، احمد، ۱۳۷۸، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- ۱۹- مهاجری، علی، ۱۳۸۸، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم تهران، انتشارات فکرسازان.